

انقلاب کارگری سوسیالیستی



لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

پیشگفتار مازیار رازی

به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

تزه‌های آوریل ۱۹۱۷

بلشویک‌ها باید قدرت را به دست گیرند

در باره‌ی انقلاب ما

اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

پیش گفتار

تکالیف انقلاب آتی ایران

اقتصاد ایران به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری، عقب افتاده باقی مانده است. به سخن دیگر، دچار یک بحران دائمی ساختاری است. در نتیجه، در ایران مناسبات کهن ما قبل از سرمایه داری همراه با مناسبات تولیدی سرمایه داری در کنار یکدیگر وجود داشته و دارند (در کنار گاوآهن ها، تراکتوری های مدرن دیده می شوند). اما، بقای مناسبات کهن نمایانگر وجود چند وجه تولید در کنار یکدیگر نیست. در ایران صرفاً یک وجه تولید وجود دارد، آن هم وجه تولید سرمایه داری است. لیکن، در درون آن وجه تولید، مناسبات تولیدی سرمایه داری، شبه سرمایه داری و ما قبل از سرمایه داری به شکل پیچیده ای به هم پیوند خورده اند. ترکیب این مناسبات تولیدی (عمدتاً مالکیت بورژوازی بر ابزار تولید)، با نیروهای تولیدی (ابزار تولید و نیروی کار) در تضاد افتاده اند. برای رشد نیروهای مولده در جامعه، این تضاد باید حل شود. به منظور حل این تضاد نیز یک سلسله تکالیف مرکب بایستی انجام گیرند. از یکسو، تکالیف دمکراتیک انقلاب (مسئله ی ارضی، مسئله ی ملی، مسئله ی زن و مسئله ی رژیم دمکراتیک)؛ و از سوی دیگر تکالیف ضد سرمایه داری (استقرار اقتصاد با برنامه، اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع فراهم آوردن وضعیت مساعد برای استقرار خود-مدیریت کارگری).

در ایران به علت تحمیل سرمایه داری از بالا توسط امپریالیزم، بورژوازی نتوانسته و نمی تواند رشد عادی خود را انجام دهد. بورژوازی ایران همواره ناقص الخلقه و متکی بر امپریالیزم باقی خواهد ماند و هرگز قادر به حل تکالیف

دمکراتیک انقلاب (مانند بورژوازی غرب) نخواهد شد. طبیعتاً تکالیف ضد سرمایه داری نیز توسط يك دولت سرمایه داری حل شدنی نیست. «صنعتی» شدن ایران هرگز در چارچوب مناسبات بحران زده ی سرمایه داری تحقق نخواهد یافت. بدون الغای مالکیت خصوصی بر تولید و بدون برقراری يك اقتصاد با برنامه، تحت کنترل خود تولیدکنندگان، نمی توان از تکنولوژی مدرن در ایران استفاده کامل برد. در نتیجه، جامعه ی ایران، جامعه ای است با تضادهای بهم پیوسته. و انقلاب ایران، انقلابی است با تکالیف مرکب دمکراتیک و ضد سرمایه داری. تضاد اساسی در جامعه ایران، تضاد کار و سرمایه است. البته تضادهای میان نیروهای مولده در حال رشد و مناسبات ما قبل از سرمایه داری نیز همچنان وجود دارند. به این علت، انقلاب در ایران به صورت بسیار انفجاری، توده ای و عمیق ظاهر می شود. این انقلابی است که باید تضاد بین رشد نیروهای مولده و مناسبات سرمایه داری را حل کند. به سخن دیگر انقلابی است که باید عامل تشدید کننده این تضاد (یعنی دولت سرمایه داری) را نابود کند. بنابر این انقلاب ایران با یک خواست مرکزی همواره روبروست: *سرنگونی قهر آمیز قدرت دولتی.*

ماهیت طبقاتی دولت فعلی ایران

دولت ایران در عصر کنونی همواره يك دولت سرمایه بوده است. زیرا که سلطه ی انحصارات بین المللی در اقتصاد ایران منجر به پیدایش يك دولت سرمایه داری شد. اما، برخلاف دولت های سرمایه داری غربی، دولت ایران ما حصل يك انقلاب بورژوا دمکراتیک نبوده، که محصول دخالت مستقیم امپریالیزم بوده است. نظام سرمایه داری توسط امپریالیزم، از بالا جایگزین يك نظام پیشا سرمایه داری شد.

از اىن رو، دوران انقلاب دمكراتىك در ايران (از لحاظ انتقال قدرت دولتى به بورژوازى و نه از لحاظ تحقق تكاليف دمكراتىك)، سپرى شده است. قدرت دولتى در دست بورژوازى است و هىچ بخشى از آن در انقلاب سهىم نخواهد بود.

ماهيت طبقاتى دولت آتى ايران

چنانچه ماهيت طبقاتى دولت فعلى، بورژوايى باشد و چنانچه اىن دولت قادر نباشد كه تكاليف مركب انقلاب را حل كند، پس بديهى است كه تنها طبقه كارگر قادر به حل نهايى مجموعه تضادهاى جامعه است. در نتيجه، انقلاب آتى نيز يك انقلاب كارگرى است. در ايران، على رغم تعداد قليل طبقه كارگر نسبت به ساىر زحمتكشان، اىن طبقه تنها طبقه اى است كه قادر به بسىج ساىر قشرهاى تحت ستم و تدارك انقلاب در راستاى حل تكاليف آن تا به آخر است. بديهى است كه دولت آتى، پس از سرنگونى دولت سرمايه دارى، تنها يك دولت پرولترى است. به سخن ديگر، «رهبرى» در دست طبقه كارگر است. متحدان طبقه كارگر نيز در انقلاب آتى، صرفاً دهقانان فقير و نيمه پرولترها (و زنان و ملئت هاى تحت ستم) هستند. اما، در دوره پيشا انقلابى مى توان حول مسائل خاص عملى با ساىر قشرها، با حفظ استقلال سياسى، در «اتحاد عمل»ها عليه رژىم سرمايه دارى شركت كرد.

مفهوم «رهبرى» كارگرى در انقلاب نيز اينست كه قدرت سياسى بايستى در دست طبقه‌ى كارگر باشد (اكثر آراء در دولت انقلابى از آن نمايندگان كارگران و دهقانان فقير است. يعنى «نظام شورايى»). منظور از «انقلاب كارگرى» نيز آغاز انقلاب سوسىالىستى است. پس از سرنگونى دولت سرمايه دارى در ايران، طبقه كارگر و متحدانش متشكل در دولت كارگرى، آغاز به حل تكاليف مركب دمكراتىك و ضد سرمايه دارى مى كنند. ديوار چيىنى حل تكاليف دمكراتىك و ضد سرمايه دارى را از هم جدا نمى كند.

اما، با آغاز انقلاب کارگری در يك کشور، جامع (از لحاظ اقتصادی) «سوسیالیستی» نخواهد شد. ساختن سوسیالیزم يك مسئله ملی نیست. سوسیالیزم صرفاً در سطح بین المللی قابل تحقق است. در يك کشور عقب افتاده مانند ایران، می توان ساختمان سوسیالیزم را پس از تسخیر قدرت، آغاز کرد (اقتصاد با برنامه را مستقر کرد)، اما نمی توان آن را در محدوده يك کشور به پایان رساند. سوسیالیزم صرفاً در مقیاس بین المللی و پس از انقلاب های سوسیالیستی، حداقل در چند کشور پیشرفته به پیروزی خواهد رسید. اما، این به این مفهوم نیست که باید امر تدارک انقلاب های سوسیالیستی را به تعویق انداخت. تسخیر قدرت توسط پرولتاریا باید در هر کشوری که شرایط ذهنی (رهبری انقلابی) آماده ای داشته باشد، آغاز گردد. این خود پیروزی انقلاب ها را در سایر کشورها تسریع می کند. دوره کنونی، دوره طغیان های توده ای و انقلاب های کارگری است. در ایران نیز وضعیت عینی برای تسخیر قدرت آماده است. در نتیجه وظیفه سوسیالیست های انقلابی تدارک برای تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و آغاز انقلاب سوسیالیستی است.

مازیار رازی

اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی ایران

به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

چهارمین سالگشت ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) فرا می رسد .

هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر می شود، اهمیت انقلاب پرولتری روسیه روشن تر می گردد و ما درباره ی تجربه ی عملی مجموع کار خود نیز عمیق تر می اندیشیم .

این اهمیت و این تجربه را می توان با اختصار زیاد و البته بسی غیرکامل و غیردقیق- به نحو زیرین بیان داشت.

وظیفه ی مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا-دمکراتیک بود، یعنی: برانداختن بقایای نظامات قرون وسطانی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیه ی روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگ ترین ترمز هرگونه فرهنگ و هرگونه پیشرفتی در کشور ما.

و ما به حق می بالیم که این تصفیه را بسی با عزم تر و سریع تر و جسورانه تر و کامیابانه تر و پردامنه تر و از نقطه ی نظر نفوذ در توده های خلق در قشرهای ضخیم آن عمیق تر از انقلاب کبیر فرانسه، که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش واقع شد، انجام داده ایم .

هم آنارشویست ها و هم دمکرات های خرده بورژوا (یعنی منشیویک ها و اس آرها، که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین المللی هستند) به میزان فوق العاده زیادی

مطالب در هم بر هم در باره ی رابطه ی بین انقلاب بورژوا-دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتاری) می گفتند و می گویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربه ی انقلاب های گذشته کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بهتر از هر کس دیگر به فرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش می رویم و می دانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا-دمکراتیک جدا نمی کند، می دانیم که فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخر الامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفه ی فوق العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود. آینده این موضوع را نشان خواهد داد. ولی همین حالا می بینیم که در امر اصلاحات سوسیالیستی جامعه -برای کشوری ویران، رنج دیده و عقب مانده- به میزان عظیمی کار انجام گرفته است .

ولی اول موضوع مضمون بورژوا-دمکراتیک انقلاب خودمان را به پایان رسانیم. معنای این کلام باید برای مارکسیست ها روشن باشد. جهت توضیح مطلب، امثله ی روشنی بیاوریم .

مضمون بورژوا-دمکراتیک انقلاب، یعنی تصفیه ی مناسبات اجتماعی (نظامات و مؤسسات) کشور از آثار قرون وسطانی، از سرواژ و فنودالیسم .

آیا مقارن سال ۱۹۱۷ عمده ترین مظاهر و بقایا و بازمانده های سرواژ در روسیه چه بود؟ سلطنت، نظام زمره ای، ملک داری و شیوه ی استفاده از زمین. وضع زنان، مذهب و ستمگری نسبت به ملیت ها. هر یک از این "اصطبل های اوژیاس" را که بگیرید می بینید که ما کاملاً آن را نظیف کرده ایم. در صورتی که به جا است گفته شود که همه ی کشورهای راقیه هنگامی که خودشان انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در ۱۲۵ و ۲۵۰ سال پیش و از آن هم جلو تر (انگستان در ۱۶۴۹) انجام می دادند تنظیف این اصطبل ها را ناتمام باقی گذاردند. کاری که ما طی تقریباً ده هفته بین ۲۵

اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ و انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه ۱۹۱۸) در این رشته انجام دادیم هزار بار بیشتر از آن چیزی بود که دمکرات ها و لیبرال های بورژوا (کادت ها) و دمکرات های خرده بورژوا (منشویک ها و اس ارها) در عرض هشت ماه حکومت خود انجام دادند .

این ترسوها، پرگوها، نرسیس های خودپسند و هاملت ها، شمشیر چوبی خود را حرکت می دادند و حال آن که حتی سلطنت را هم نابود نساختند! ما زباله ی سلطنت را چنان به دور ریختیم که کسی هرگز چنان نکرد. ما سنگی بر سنگ و خشتی بر خشت کاخ دیرین سال نظام زمره ای باقی نگذاشتیم (راقی ترین کشورها از قبیل انگستان و فرانسه و آلمان هنوز از بقایای نظام زمره ای خلاص نشده اند!). ما عمیق ترین ریشه های نظام زمره ای یعنی بقایای فنودالیسم و سرواژ را در زراعت به کلی برانداختیم. «می توان مباحثه کرد» (در خارجه عده ای کافی از ادبا و کادت ها و منشویک ها و اس ارها هستند که به این مباحثات مشغول باشند) که «سرانجام» از اصلاحات ارضی انقلاب کبیر اکتبر چه چیزی حاصل می شود. ما طالب آن نیستیم که اکنون وقت را بر سر این مباحثات تلف کنیم زیرا ما این مباحثه و تمامی مباحثات مربوطه ی بدان را به وسیله ی مبارزه حل می کنیم. ولی نمی توان منکر این واقعیت شد که دمکرات های خرده بورژوا هشت ماه با ملاکین، که سنن سرواژ را حفظ می نمودند، «سازش کردند» ولی ما در عرض چند هفته، هم این ملاکین و هم تمام سنن آن ها را از روی سرزمین روس به کلی برانداختیم .

مذهب یا بی حقوقی زنان یا ستمگری نسبت به ملیت های غیرروس و نابرابری حقوقی آن ها را بگیرید. همه ی این ها مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دمکراتیک است. فرومایگان دمکراسی خرده بورژوا هشت ماه در باره ی این مطالب پُرگویی می کردند؛ حتی یک کشور راقی جهان نیست که این مسائل در آن در جهت بورژوا-دمکراتیک تا آخر حل شده باشد. در کشور ما این مسائل به وسیله قانون گذاری انقلاب اکتبر تا آخر حل شده است. ما با مذهب چنان که باید شاید

مبارزه کرده‌ایم و می‌کنیم. ما به همه ی ملیت‌های غیرروس جمهوری خاص خودشان یا مناطق خودمختار خاص خودشان را داده‌ایم. در کشور ما یک چنین دنانت و پلیدی و رذالتی نظیر بی حقوقی و یا ناقص الحقوقی زنان، این بازمانده ی نفرت انگیز سرواژ و قرون وسطی، که بورژوازی مغرض و خرده بورژوازی کُند ذهن و مرعوب در همه ی کشورهای جهان بدون کوچک ترین استثناء بدان رنگ نو می‌زند، وجود ندارد .

همه این ها - مضمون انقلاب بورژوا-دمکراتیک است. صد و پنجاه تا دویست و پنجاه سال پیش از این پیشوایان پیشگام این انقلاب (اگر بخواهیم از یک یک صور ملی این طراز کلی سخن گوئیم باید بگوئیم این انقلاب ها) به مردم وعده دادند بشریت را از قید امتیازات قرون وسطائی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا «اندیشه دینی» و «دینداری» بطور اعم) و از قید نابرابری ملیت ها برهانند. وعده دادند و اجرا نکردند. نمی‌توانستند اجراء کنند زیرا «احترام» به «مالکیت خصوصی مقدس» مانع بود. در انقلاب پرولتری ما این «احترام» ملعون به این آثار سه بار ملعون قرون وسطائی و به این «مالکیت خصوصی مقدس» وجود نداشت .

ولی برای آن که فتوحات انقلاب بورژوا-دمکراتیک را برای خلق‌های روسیه تحکیم کنیم، می‌بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و به مثابه ی «محصول فرعی» کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی-پرولتاری خودمان حل می‌کردیم. ما همیشه می‌گفتیم رفرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما می‌گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا-دمکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. بجاست گفته شود که همه ی کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، مارتف‌ها، چرنف‌ها، هیلک‌ویت‌ها، لونکه‌ها، ماکدونالدها، توراتی‌ها و دیگر قهرمانان مارکسیسم «دو و نیم» نتوانستند این رابطه ی بین انقلاب

بورژوا-دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درک کنند. نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می کند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می نماید. مبارزه و تنها مبارزه است که معین می کند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد .

نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یک انقلاب به دیگری است. نظام شوروی حد اکثر دموکراتیسم برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال بر گسست با دموکراتیسم بورژوائی و پیدایش طراز نوین جهانی-تاریخی دموکراسی یعنی دموکراسی پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا است .

بگذار سگان و خوکان بورژوازی محتضر و دموکراسی خرده بورژوائی که از دنبال این بورژوازی می رود به خاطر ناکامی ها و اشتباهات مرتکبه در امر ساختمان نظام شوروی ما بارانی از لعنت و دشنام و استهزا بر سر ما ببارند. ما دقیقه‌ای فراموش نمی کنیم که ناکامی ها و اشتباهات ما واقعاً زیاد بود و زیاد است. و اصولاً مگر می شود که در یک چنین امر تازه ای، که برای تاریخ جهان تازه است یعنی در امر ایجاد طراز تا کنون نادیده ی سازمان دولتی، بدون ناکامی و اشتباه عمل کرد! ما پیوسته در راه اصلاح ناکامی ها و اشتباهات خودمان و بهبود انطباق عملی اصول شوروی، انطباقی که بسیار و بسیار از حد کمال دور است، مبارزه خواهیم کرد. ولی ما حق داریم به خود ببالیم و می بایم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدین وسیله شروع دوران نوین در تاریخ جهان، دوران سلطه طبقه ی نوین، که در کلیه ی کشورهای سرمایه‌داری ستمکش است و همه جا به سوی زندگی نوین، به سوی پیروزی بر بورژوازی، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا، به سوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ های امپریالیستی گام برمی دارد، نصیب ما شده است .

مسئله جنگ های امپریالیستی و آن سیاست بین المللی سرمایه ی مالی که اکنون در همه ی جهان استیلا دارد و ناگزیر موجد جنگ های امپریالیستی جدید و تشدید بی سابقه ی ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلق های ناتوان و عقب مانده و کوچک توسط مشتی از دول «راقیه» است، - این مسئله از سال ۱۹۱۴ مسئله ی اساسی سیاست کلیه کشورهای کره ی زمین شده است. این - مسئله حیات و ممت ده ها میلیون نفر است. این مسئله ایست در باره ی این که آیا در جنگ امپریالیستی بعدی، که بورژوازی در برابر انظار ما آن را تدارک می بیند و در برابر انظار ما از سرمایه داری پدید می آید، بیست میلیون نفر هلاک خواهند شد (به جای ده میلیون نفری که در جنگ سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ هلاک شدند، آن هم به اضافه ی جنگ های «کوچک» مُنصَم به آن که هنوز هم خاتمه نیافته است) و آیا در این جنگ ناگزیر آینده (اگر سرمایه داری حفظ شود) شصت میلیون نفر معلول خواهند شد (به جای سی میلیون نفری که در سال های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ معلول شده اند) یا نه. انقلاب اکتبر ما در این مسئله هم دوران تاریخی- جهانی تازه ای را افتتاح کرده است. خدمه ی بورژوازی و پامبری خوان های وی یعنی اس ارها و منشویک ها و تمامی دموکراسی به اصطلاح "سوسیالیستی" خرده بورژوائی شعار "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی" را مسخره می کردند. ولی این شعار یگانه حقیقت منحصر از کار در آمد-حقیقتی نامطلوب، خشن، بی پرده و بی امان، همه ی این ها درست- ولی حقیقتی در بین یک دنیا فریب های فوق العاده ظریف شوینستی و پاسیفیستی. بنیاد این فریب ها فرو می پاشد. صلح پرست افشاء شده است. هر روزی که می گذرد معنا و عواقب صلح ورسای را که از صلح پرست هم بدتر است، با بی رحمی بیشتری افشاء می نماید. برای میلیون ها و میلیون ها مردمی که در باره ی علل جنگ دیروز و جنگ فردا که در حال تکوین است می اندیشند، این حقیقت مهیب روز به روز روشن تر و واضح تر و مؤکدتر می شود که: از جنگ امپریالیستی و از MNP امپریالیستی که به ناگزیر موجب پیدایش آن می شود (اگر املاء قدیم

حفظ شده بود من در این جا دو کلمه ی^۱) MIP را به هر دو معنای آن می نوشتم (یعنی از این دوزخ نمی توان جز از راه مبارزه بلشویکی و انقلاب بلشویکی رهایی جست .

بگذار بورژوازی و پاسیفیست ها، ژنرال ها و خرده بورژوازی، سرمایه داران و فیلیسترها، کلیه ی مسیحیان مؤمن و همه ی شوالیه های انترناسیونال دوم و دو نیم با هاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند. آن ها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی- تاریخی را نمی توانند مه آلود کنند که، پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین برده داران را که هدفش تقسیم غنایم است به جنگ بردگان همه ی ملل علیه برده داران همه ی ملل تبدیل کنیم .

پس از صدها و هزاران سال برای نخستین بار این شعار از یک انتظار مبهم و زبون به یک برنامه ی سیاسی روشن و دقیق، به مبارزه ی مؤثر میلیون ها ستمکش تحت رهبری پرولتاریا، به نخستین پیروزی پرولتاریا، به نخستین پیروزی در امر محو جنگ ها، در امر اتحاد کارگران کلیه ی کشورها علیه اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف، آن بورژوازی که هم صلح و هم جنگش به حساب بردگان سرمایه، به حساب مزدوران، به حساب دهقانان، به حساب زحمتکشانش است، مبدل گردید.

این نخستین پیروزی هنوز پیروزی نهایی نیست و این پیروزی را انقلاب اکتبر ما با سختی ها و دشواری های نادیده و رنج های ناشنیده و یک سلسله ناکامی ها و اشتباهات عظیمی که ما مرتکب شده ایم، به دست آورده است و اصولاً مگر می شد که یک خلق عقب مانده بتواند بدون ناکامی و بدون اشتباه بر جنگ های امپریالیستی مقتدر ترین و رافی ترین کشورهای کره ی زمین غلبه کند! ما از اقرار به اشتباهات خود پروا نداریم و هشیارانه به آن ها خواهیم نگرست تا شیوه ی رفع این اشتباهات

^۱ - MIP به زبان روسی هم به معنای «جهان» است و هم به معنای «صلح» ولی در سابق املاء آن ها یکی نبود. «ه. ت.»

را بیاموزیم. ولی واقعیت به جای خود باقی است: پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار وعده ی «پاسخ دادن» به جنگ بین برده داران به وسیله انقلاب بردگان علیه همه و هرگونه برده داران تا آخر ایفا شده - و علی رغم همه ی مشکلات ایفا می گردد .

ما این کار را شروع کرده ایم. و اما این که آیا چه موقع و طی چه مدتی و پرولتراها کدام ملت این امر را به سرانجام خواهند رساند مسأله ی اساسی نیست. مسأله اساسی آنست که یخ از جا کنده شده و به حرکت درآمده است، جاده باز شده، راه نشان داده شده است .

آقایان سرمایه داران همه ی کشورها، که «میهن» ژاپنی را در برابر «میهن» آمریکایی و «میهن» آمریکایی را در برابر «میهن» ژاپنی و «میهن» فرانسوی را در برابر «میهن» انگلیسی و غیره «دفاع می کنید»، به سالوسی خود ادامه دهید! آقایان شوالیه‌های انترناسیونال دو و دو و نیم و همه ی خرده بورژواها و فیلیسترهای پاسیفیست سراسر جهان، با نگرش «بیانیه‌های بال» جدیدی (طبق نمونه ی بیانیه ی بال مورخ سال ۱۹۱۲) به «طفره رفتن» از مسأله مربوط به وسائل مبارزه علیه جنگ های امپریالیستی ادامه دهید! نخستین انقلاب بلشویکی نخستین صد میلیون مردم روی زمین را از جنگ جنگ امپریالیستی و جهان امپریالیستی به در آورد. انقلاب های بعدی تمام بشریت را از جنگ چنین جنگ و چنین جهانی به در خواهند کشید.

آخرین و مهم ترین و دشوارترین و ناتمام ترین کارهای ما ساختمان اقتصادی و پی ریزی اقتصادی برای بنای نوین سوسیالیستی به جای بنای منهدم فنودالی و نیمه منهدم سرمایه داری است. ما در این مهم ترین و دشوارترین کار خود بیش از همه ناکامی و اشتباه داشته‌ایم. و اصولاً مگر می شود چنین کاری را که در مقیاس جهانی تازگی دارد بدون ناکامی و اشتباه انجام داد! ولی ما آن را آغاز کرده‌ایم و در کار اجراء آنیم. اتفاقاً همین حالا ما به کمک «سیاست اقتصادی نوین» خودمان

یک سلسله اشتباهات خودمان را اصلاح می کنیم و فرا می گیریم که چگونه در کشور خرده دهقانی باید بدون ارتکاب این اشتباهات ساختمان سوسیالیسم را ادامه داد.

دشواری ها را حد و حصری نیست. ما به مبارزه با دشواری های بی حد و حصر خو گرفته ایم. بیهوده نیست که ما را دشمنان ما «سنگ خارا» و نمایندگان «سیاست استخوان شکن» نامیده اند. ولی ما ایضاً - و لااقل تا حدود معینی - هنر دیگری را که در انقلاب ضروری است آموخته ایم، که عبارتست از نرمش، امکان تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با در نظر گرفتن شرایط تغییر یافته ابژکتیف و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتی که راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیرممکن از آب در آید.

ما، که امواج شور و هیجان برانگیخته بودمان و نخست شور و هیجان سیاسی و سپس شور جنگی را در خلق برانگیخته بودیم، حساب می کردیم که بر زمینه ی این شور و هیجان وظایف اقتصادی به همان درجه عظیم را (نظیر وظایف سیاسی و جنگی) مستقیماً عملی سازیم. ما حساب می کردیم و شاید هم بهتر است بگوئیم بدون آن که به اندازه کافی حساب کنیم فرض می کردیم که با اوامر مستقیم دولت پرولتری تولید دولتی و توزیع محصولات دولتی را به شیوه ی کمونیستی در یک کشور خرده دهقانی عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد. یک سلسله مراحل انتقالی یعنی سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم لزوم یافت تا انتقال به کمونیسم را تدارک به بینیم و آن هم با فعالیتی که سنوات مدیدی به طول می انجامد تدارک بینیم. باید به خود زحمت دهید که نه بر زمینه ی مستقیم شور و هیجان، بلکه به کمک شور و هیجانی که مولود انقلاب کبیر است، بر اساس ذی نفع و ذی علاقه کردن اشخاص و بر اساس اصل بازرگانی، نخست پل های استواری را که در کشور خرده دهقانی بین سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم قرار می گیرد بسازید؛ در غیر این صورت به کمونیسم نزدیک نخواهید شد، در غیر این صورت ده ها و ده ها میلیون

نفر را به کمونیسم نخواهید رساند. زندگی به ما چنین حکم کرده است. سیر عینی تکامل انقلاب به ما چنین حکم کرده است.

و ما، که در عرض سه چهار سال شیوه ی چرخش های سریع را (هنگامی که چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیت (گر چه هنوز به اندازه کافی با پشتکار و به اندازه ی کافی دقیق و به اندازه ی کافی مجدانه نیست) به آموختن شیوه ی چرخش نوین، یعنی «سیاست اقتصادی نوین» پرداخته ایم. دولت پرولتری باید به یک «ارباب» محتاط و جدی و قابل و یک تاجر عمده فروش کار آزموده بدل شود - در غیر این صورت نمی تواند کشور خرده دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی و در کنار باخت سرمایه داری (که هنوز سرمایه داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیسم وجود ندارد. تاجر عمده فروش گویی آن چنان تیپ اقتصادی است که از کمونیسم به اندازه ی زمین تا آسمان دور است. ولی این یکی از آن تضادهایی است که ما را در زندگی جوشان از اقتصاد خرده دهقانی بیرون می آورد و از طریق سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم می برد. ذی نفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا می برد و برای ما هم مقدم بر هر چیز افزایش تولید به هر قیمتی شده لازم است. بازرگانی عمده فروشی، میلیون ها دهقان خرده پا را از لحاظ اقتصادی متحد می کند بدین ترتیب که آن ها را ذی نفع ساخته، به هم پیوند می دهد و به مرحله ی آتی یعنی به سوی شکل های مختلف اتحاد و پیوند در خود تولید سوق می دهد. هم اکنون ما به تجدید سازمان ضروری در سیاست اقتصادی خود دست زده‌ایم. ما در این زمینه موفقیت های چندی به دست آورده‌ایم که راست است کوچک و جزئی است ولی به هر جهت موفقیت بدون تردید است. ما اکنون در این رشته «علم» جدید کلاس تهیه را به پایان می رسانیم. اگر ما با استواری و مصرانه تعلیم بگیریم و هر گام خود را با تجربه ی عملی و اراسی کنیم و از تغییر و تبدیل مکرر آن چه که شروع کرده‌ایم نترسیم و اشتباهات خود را اصلاح کنیم و با دقت در معنای آن غوررسی نمایم، در

آن صورت به کلاس بعدی ارتقاء خواهیم یافت. ما تمام «دوره ی تحصیلی» را خواهیم گذرانند. گرچه اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جهان این امر را بسی طولانی تر و دشوارتر از آن کرده است که مطلوب ما بود. به هر قیمتی که باشد و هر قدر هم مصائب دوران انتقال، یعنی فقر و گرسنگی و ویرانی دشوار باشد، ما روحیه ی خود را نخواهیم باخت و کار خود را به فرجام ظفر نمونش خواهیم رساند.

ن. لنین

۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱

روزنامه ی "پراودا"، شماره ی ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین، صفحه ۸۲۲

راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر^۲

تزه‌های آوریل ۱۹۱۷

۱) در روش ما نسبت به جنگ که از طریق روسیه در شرایط حکومت جدید لووف و شرکاء نیز به علت ماهیت سرمایه داری این حکومت، مسلماً همان جنگ

^۲ - مقاله ی «راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» که ۷ آوریل سال ۱۹۱۷، در شماره ی ۲۶ روزنامه ی «پراودا» به امضاء ن. لنین منتشر گردید حاوی تزه‌های مشهور آوریل لنین بود که به توسط خود او در ۴ (۱۷) آوریل سال ۱۹۱۷ در دو جلسه (یک بار در جلسه بلشویک ها و بار دیگر در جلسه ی مشترک بلشویک ها و منشویک ها یعنی در جلسه ی برگزیدگان مجلس مشورتی کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه) در قصر تاوری قرانت گردید. مقاله ی مزبور هم چنین در روزنامه های بلشویکی «سوسیال دموکرات» (مسکو)، «پرولتاری» (خارکف)، «کراسنویارسکی رابوچی» (کراسنویارسک)، «وپریود» (اوقا)، «باکینسکی رابوچی» (باکو)، «کافکازسکی رابوچی» (تفلیس) و در سایر روزنامه ها انتشار یافت.

برای اطلاع از اهمیت تزه‌های آوریل رجوع شود به ترجمه ی فارسی کتاب «دوره ی مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، چاپ مسکو، ص-۳۰۰-۳۰۴.

امپریالیستی و غارتگرانه باقی مانده است. کوچک ترین گذشتی نسبت به «دفاع طلبی انقلابی» جایز نیست.

پرولتاریای آگاه فقط به شرطی می تواند با یک جنگ انقلابی که واقعاً دفاع طلبی انقلابی را توجیه کند، ابراز موافقت نماید که: الف) قدرت بدست پرولتاریا و قشرهای تهی دست دهقانانی که به وی گرویده اند بیفتد؛ ب) از هرگونه الحاق طلبی، نه لفظ بلکه عملاً امتناع گردد؛ ج) با جمیع مصالح و منافع سرمایه عملاً قطع ارتباط کامل شود.

نظر به پاک نیتی مسلم قشرهای توده ای وسیع هواداران دفاع طلبی انقلابی که جنگ را فقط بر حسب ضرورت تصدیق دارند نه برای کشور گشائی و نظر به این که بورژوازی آن ها را می فریبد باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبائی اشتباه شان را به آنان توضیح داد، توضیح داد که سرمایه با جنگ امپریالیستی ارتباط ناگسستگی دارد، ثابت نمود که پایان دادن به جنگ از طریق یک صلح حقیقتاً دموکراتیک و غیرتحمیلی، بدون بر انداختن سرمایه ممکن نیست. دادن ترتیبات لازم برای تبلیغ کاملاً وسیع این نظریه در ارتش مشغول جنگ. ایجاد اخوت بین سربازان ارتش های متخاصم.

۲) خود ویژگی لحظه ی فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله ی خود که در آن قدرت حاکمه به علت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا، به دست بورژوازی افتاده است، به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای تهی دست دهقانان بیفتد.

صفت مشخصه ی این انتقال از یک طرف وجود حد اعلا ی قانونیت است (روسیه اکنون آزادترین کشورهای محارب جهان است) و از طرف دیگر فقدان اعمال فشار نسبت به توده ها و بالاخره روش اعتمادآمیز غیرآگاهانه ی این توده ها نسبت به دولت سرمایه داران که بدترین دشمن صلح و سوسیالیسم می باشند.

این خود ویژگی از ما خواستار قابلیت دم سازی با شرایط مخصوص کار حزبی در بین توده های پرولتاریاست که دارای وسعت بی سابقه ای هستند و تازه برای شرکت در زندگی سیاسی دیده گشوده اند.

۳) از حکومت موقت به هیچ وجه پشتیبانی نگردد و کذب کامل کلیه ی مواعید آن ویژه در مورد امتناع از الحاق طلبی توضیح داده شود. به جای «مطالبه» این که این حکومت که حکومت سرمایه داران است از امپریالیست بودن خود دست بکشد یعنی به جای این عمل ناپذیرفتنی که موجب اشاعه تصورات خام می شود، ماهیت این حکومت افشاء گردد.

۴) به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیه عناصر اپورتونیست خرده بورژوا از سوسیالیست های توده ای و اس راها گرفته تا کمیته ی تشکیلاتی^۳ (چخیدزه، تسره تلی و غیره) و استکلف و سایرین، که به نفوذ بورژوازی تن در داده و نفوذش را در بین پرولتاریا بسط می دهند، در اقلیت و آن هم فعلاً در اقلیت ضعیفی است.

به توده ها توضیح داده شود که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنه ی حکومت انقلابی است و بدین جهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در می دهد وظیفه ی ما فقط می تواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراهای را با شکیبانی و به طور سیستماتیک و مصرانه به توده ها توضیح دهیم و این عمل را به خصوص با نیازمندی های عملی توده ها دم ساز نماییم.

^۳ - کمیته ی تشکیلاتی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه یا مرکز رهبری منشویک ها، کمیته ی نام برده در سال ۱۹۱۲ در کنفرانس ماه اوت منشویک های انحلال طلب و کلیه ی گروه ها و جریانات حزبی، تأسیس گردیده بود و تا انتخاب کمیته ی مرکزی حزب منشویکی در ماه اوت سال ۱۹۱۷ فعالیت می کرد. (ص- ۴۵۳)

مادامی که ما در اقلیت هستیم کارمان انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت به دست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ می‌نماییم تا توده‌ها به کمک تجربه‌ی خود از قید اشتباهات خویش برهند.

۵) جمهوری پارلمانی‌نه- زیرا رجعت از شوراهای نمایندگان کارگران به جمهوری پارلمانی گامی است به پس،- بلکه استقرار جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و بزرگان^۴ و دهقانان در سراسر کشور، از پائین تا بالا. برانداختن سازمان پلیس، ارتش و منصب داری بوروکراتیک^۵ به کلیه‌ی مستخدمین دولتی که انتخابی و در هر موقع قابل عزل خواهند بود حقوقی پرداخت شود که از حقوق متوسط یک کارگر خوب بیشتر نباشد.

۶) در برنامه‌ی ارضی مرکز نقل به شوراهای نمایندگان بزرگان منتقل گردد.

ضبط کلیه‌ی زمین‌های ملاکین

ملی کردن کلیه‌ی زمین‌ها در کشور و اداره‌ی امور این زمین‌ها از طرف شوراهای محلی نمایندگان بزرگان و دهقانان. تشکیل شوراهائی از نمایندگان دهقانان تهیدست. تبدیل هر یک از املاک بزرگ (به مساحت قریب ۱۰۰ تا ۳۰۰ دسیاتین، با در نظر گرفتن شرایط محلی و غیره و طبق نظر سازمان‌های محلی) به مؤسسه بهره برداری نمونه‌واری تحت کنترل نمایندگان بزرگان و به حساب اجتماعی.

^۴- چون در قسمتی از ایالات شمالی ایران لفظ بزرگر به معنای دهقان مزدور (معادل کلمه‌ی روسی «باتراک») به کار می‌رود لذا تصمیم گرفته شد در این ترجمه از این کلمه بدین مفهوم به کار برده شود. مترجم.

^۵- یعنی تبدیل ارتش دانی به تسلیح همگانی مردم.

۷) در آمیختن فوری کلیه ی بانک های کشور به صورت یک بانک ملی واحد و بر قراری نظارت بر آن از طرف شوراهای نمایندگان کارگران.

۸) وظیفه ی مستقیم امروز ما «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است.

۹) وظایف حزبی:

الف) تشکیل فوری کنگره ی حزب؛

ب) تغییر برنامه ی حزب به ویژه:

۱) در مورد امپریالیسم و جنگ امپریالیستی.

۲) در مورد روش نسبت به دولت و خواست ما در باره ی «دولت- کمون»^۶

۳) اصلاح برنامه ی حداقل که دیگر کهنه شده است.

ج) تغییر نام حزب^۷

۱۰) تجدید انترناسیونال.

ابراز ابتکار برای ایجاد یک انترناسیونال انقلابی، انترناسیونالی بر ضد سوسیال

شونیست ها و بر ضد «مرکز».^۸

^۶ - یعنی تکشیل دولتی که کمون پاریس نمونه ی آن بود.

^۷ - به جای «سوسیال دموکراسی» که پیشوایان رسمی آن در تمام جهان به سوسیالیسم خیانت ورزیده و به بورژوازی گرویده اند («دفاع طلبان» و «کانوتسکیست های» متزلزل) باید آن را حزب کمونیست نامید.

^۸ - «مرکز» در سوسیال دموکراسی جهانی نام جریانی است که بین شونیست ها (= «دفاع طلبان») و انترناسیونالیست ها نوسان می کند. نمایندگان آن عبارتند از: کانوتسکی

برای این که خواننده پی برد چرا من مجبور شدم به عنوان یک استثناء نادر، به خصوص روی «مورد» معارضین پاک نیت تکیه نمایم. از وی دعوت می کنم اعتراض زیرین آقای گلدنبرگ را با این ترها مقایسه نماید: لنین «در محیط دموکراسی انقلابی پرچم جنگ داخلی برافراشته است» (این عبارت در شماره ی پنجم روزنامه ی «دینستوا»^۹ ی آقای پلخانف نقل قول شده است).

آیا به راستی این یک شاهکار نیست؟

من می نویسم، می گویم، جویده می کنم که: «نظر به پاک نیتی مسلم قشرهای توده ای وسیع هواداران دفاع طلبی انقلابی... نظر به این که بورژوازی آن ها را می فریبد، لذا باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبائی اشتباه شان را به آنان توضیح داد»...

ولی آقایان منتسب به بورژوازی که خود را سوسیال دموکرات می نامند و نه به قشرهای وسیع تعلق دارند و نه به هواداران توده ای دفاع طلبی، بی آن که چین بر جبین افکنند نظریات مرا بیان کرده و آن ها را بدین نحو افاده می کنند: «در محیط (!!)

دموکراسی انقلابی پرچم (!) جنگ داخلی» (در این باره کلمه ای در ترها وجود ندارد و ضمن گزارش هم از آن صحبتی نشده است!) برافراشته است (!)»...

و شرکاء در آلمان، لونگه و شرکاء در فرانسه، چخیدزه و شرکاء در روسیه، توراتی و شرکاء در ایتالیا، ماک دونالد و شرکاء در انگلستان و غیره.

^۹ - «دینستوا» - روزنامه ی یومیه ای بود که از مارس تا نوامبر سال ۱۹۱۷ تحت این عنوان و نیز در دسامبر سال ۱۹۱۷ و ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد تحت عنوان دیگر انتشار می یافت. سردبیر این روزنامه گ. و. پلخانف بود. این روزنامه گروه دست راست افراطی منشویک های دفاع طلب را متحد می کرد و از حکومت موقت بورژوازی بلاقید و شرط پشتیبانی می نمود و علیه حزب بلشویک ها شدیداً مبارزه می کرد. (ص - ۴۵۴)

این یعنی چه؟ فرق این با تبلیغ تالانگری و اظهارات روزنامه ی «روسکایا ولیا» چیست؟

من می نویسم، می گویم و جویده می کنم که: «شوراهای نمایندگان کارگران یگانہ شکل ممکنه ی حکومت انقلابی است و بدین جهت وظیفه ی ما فقط می تواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراها را با شکیبائی و به طور سیستماتیک و مصرانه به توده ها توضیح دهیم و این عمل را به خصوص با نیازمندی های عملی توده ها دم ساز نماییم»...

ولی معارضینی از قماش معین نظریات مرا به عنوان دعوت به «جنگ داخلی در محیط دموکراسی انقلابی» تعبیر می نمایند!!

من دولت موقت را بدان جهت که برای تشکیل مجلس مؤسسان یک موعد نزدیک و به طور کلی هیچ موعدی معین نکرده و با وعده و وعید گریبان خود را خلاص نموده است. مورد حمله قرار داده ام. کوشش من اثبات این موضوع بوده است که بدون وجود شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان امر تشکیل مجلس مؤسسان تأمین نشده و موفقیت آن محال است.

به من این نظر را نسبت می دهند که گویا با تشکیل هر چه سریع تر مجلس مؤسسان مخالفم!!!

اگر سالیان دراز مبارزه ی سیاسی به من نیاموخته بود که پاک نیتی معارضین را یک استثناء نادر بدانم، این ها را اظهارات «هذیان آمیز» می نامیدم. آقای پلخائف در روزنامه ی خود نطق مرا «هذیان آمیز» نامیده است. بسیار خوب، آقای پلخائف! ولی شما به بینید چقدر در مباحثه ی خود بی مهارت، ناشی و بطی الانتقال هستید. اگر من دو ساعت تمام در نطق خود هذیان گفتم چگونه صداها مستمع این «هذیان» را تحمل کردند؟ وانگهی، چرا روزنامه ی شما یک ستون تمام را به افاده و بیان «هذیان» اختصاص می دهد؟ این نمی گیرد و به هیچ وجه هم نمی گیرد.

البته فریاد زدن، ناسزا گفتن، فغان کردن به مراتب سهل تر از این است که سعی شود چگونگی قضاوت مارکس و انگلس در سال های ۱۸۷۱، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵ در باره ی تجربه ی کمون پاریس و در باره ی این که چه دولتی برای پرولتاریا لازم است؟ ذکر شود، ایضاح گردد و به یاد آورده شود.

آقای پلخائف مارکسیست سابق از قرار معلوم مایل نیست مارکسیسم را یاد نماید. من گفته ی روزا لوکزامبورگ را که در چهارم اوت سال ۱۹۱۴ سوسیال دموکراسی آلمان را «لاشه متعفن» نامیده بود نقل کردم. ولی آقایان پلخائف ها، گلدنبرگ ها و شرکاء «می رنجند»... به خاطر که؟ به خاطر شوینیست های آلمانی که شوینیست نامیده شده اند!

سر رشته از دست سوسیال-شوینیست های بیچاره ی روس، این سوسیالیست های در گفتار و شوینیست های در کردار در رفته است.

ن. لنین

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین، صفحه ۴۵۳

بلشویک‌ها باید قدرت را به دست گیرند

(نامه به کمیته مرکزی و کمیته Rsdlp پتروگراد و مسکو)

حال که بلشویک‌ها در هر دو پایتخت اکثریت نمایندگان شوراهای کارگری و سربازی را دارا هستند باید قدرت دولتی را به دست گیرند.

آن‌ها قادرند، چرا که در هر دو شهر اصلی اکثریت فعال عناصر انقلابی در بین مردم آنقدر هست که: توده‌ها را برانگیزانند، بر مقاومت اپوزیسیون فائق آمده آن را متلاشی کنند، قدرت را کسب کرده و حفظ نمایند.

بلشویک‌ها با ارائه فوری صلح دموکراتیک، واگذاری زمین به دهقانان، تجدید بنیادهای دموکراتیک و آزادی‌های پایمال و سرکوب شده توسط کرنسکی، دولتی را بنیان خواهند نهاد که هیچ کس مضمحلش نخواند کرد.

اکثریت توده‌ها از ما پشتیبانی می‌کنند. گذر طولانی و مشکل‌از ۶ مه تا ۲۱ اوت و تا به سپتامبر این را ثابت کرد، این اکثریت در شوراهای دو شهر اصلی نتیجه حرکت مردم است به سوی مشی ما. تزلزل در بین اس‌ارها و منشویک‌ها و افزایش کمی انترناسیونالیست‌ها در میان آن‌ها نیز همین را ثابت می‌کند.

«کنفرانس دموکراتیک» نماینده اکثریت مردم انقلابی نبوده بلکه جوابگوی قشر

مرفه خرده بورژوازی می‌باشد.

نباید اجازه دهیم با ارقام انتخاباتی فریب بخوریم، انتخابات موضوع اصلی نیست. انتخابات دومای شهری پتروگراد و مسکو را با اعتصاب ۱۲ اوت مسکو مقایسه

کنید. این ها حقایق عینی هستند دال بر این که عناصر انقلابی رهبری کننده ی توده ها اکثریت را دارا هستند.

«کنفرانس دموکراتیک» با ندادن صلح و هم چنین زمین به دهقانان آن ها را می فریبد.

فقط یک دولت بلشویک می تواند جوابگوی خواست های دهقانی باشد.

* * *

چرا بلشویک ها باید در لحظه ی کنونی قدرت را به دست گیرند؟

زیرا خطر تسلیم پتروگراد شانس ما را صدبار ضعیف تر می کند.

در حالی که کرنسکی و شرکاء در رأس ارتش هستند، جلوگیری از تسلیم پتروگراد در حد توانائی ما نیست.

هم چنین ما نمی توانیم برای مجلس مؤسسان «منتظر بمانیم» چرا که کرنسکی و شرکاء به وضوح با تسلیم پتروگراد می توانند همواره ارتباط آن را قطع نمایند. فقط حزب ما در زمانی که قدرت را گرفته باشد می تواند فراخوانی مجلس مؤسسان را تأمین نماید و زمانی که حزب ما قدرت را در دست گرفته باشد احزاب دیگر را برای به تعویق انداختن فراخوانی شمامتت خواهد نمود و این ادعا را ثابت می کند.

صلح جداگانه بین امپریالیست های آلمان و انگلیس باید و می تواند که جلوگیری شود ولی با عملکردی سریع.

مردم از تردد منشویک ها و اس ار ها خسته شده اند. پیروزی ما در دو پایتخت تنها راهی است که دهقانان را به سمت ما می کشاند.

مسئله تعیین روز یا لحظه قیام مطرح نیست. بلکه نقطه نظر عمومی مردم در تماس با کارگران و سربازان، با توده هاست که آن را تعیین می کند.

نکته این است که حزب ما در کنگره «کنفرانس دموکراتیک» نفوذ دارد و این کنگره باید (چه بخواهد و چه نخواهد) در مورد سرنوشت انقلاب تصمیم بگیرد.

نکته این است که هدف را برای حزب مشخص نماییم، قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو (با نواحی مربوطه شان)، فتح قدرت و سرنگونی دولت باید در دستور جلسه مطرح شود. برای حرکت به این سمت باید طرحی ارائه شود بدون این که به همین صورت در نشریات عنوان شود.

ما باید کلمات مارکس را در مورد شورش به خاطر آورده و منعکس نماییم وقتی که می گوید «شورش یک هنر است».^{۱۰}



ساده انگاری خواهد بود اگر که برای اکثریت بلشویک «رسمی» منتظر بمانیم هیچ انقلابی برای حصول به آن منتظر نمی ماند. کرنسکی و شرکاء نیز منتظر نیستند، بلکه برای تسلیم پتروگراد آماده می شوند. در رابطه با تردیدهای رقت آور «کنفرانس دموکراتیک» تحمل بردبارانه کارگران پتروگراد و مسکو تحلیل رفته و خواهد رفت. اگر قدرت را هم اکنون به دست گیریم تاریخ ما را نخواهد بخشید.

بدون ارگان؟ یک ارگان موجود است: شوراها و سازمان های دموکراتیک. موضع بین المللی هم اکنون که صلح جداگانه بین انگلیس و آلمان در شرفست به نفع ماست. صلح به مثل همین الان به مفهوم پیروزیست.

با گرفتن قدرت در مسکو و پتروگراد به یکباره (مهم نیست کدام شروع می کند، ممکن است احتمالاً مسکو شروع کند) ما مطلقاً و بدون چون و چرا پیروز خواهیم شد.

۱۴-۱۲ (تاریخ قدیم ۲۷-۲۵) ۱۹۱۷

و. ا. ننین، Sochineniia، چاپ چهارم، جلد ۲۶، صفحات ۳-۱.

منبع: ترجمه «نظم نوین» چاپ اول زمستان ۱۳۵۸

^{۱۰} - ایده «شورش یک هنر است» متعلق به فردریک انگلس است که در اثرش «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» آن را توضیح داده است.

در باره ی انقلاب ما

(به مناسبت یادداشت های ن. سوخائف)

۱

در این روزها یادداشت های سوخائف را در باره ی انقلاب ورق می زدم. به ویژه خشک مغزی دموکرات های خرده بورژوازی ما و نیز کلیه ی قهرمانان انترناسیونال دوم به چشم می زند. این ها صرف نظر از این که فوق العاده ترسو هستند و حتی بهترین شان وقتی صحبت از کوچک ترین انحراف از نمونه ی آلمانی در میان باشد غذائی غیر از قیود و شرایط ندارند، صرف نظر از این خاصیت کلیه دموکرات های خرده بورژوا، که در سراسر انقلاب به حد کافی آن را بروز داده اند، تقلید برده وار آن ها از گذشته به چشم می زند.

همه ی آن ها خود را مارکسیست می نامند ولی مارکسیسم را به طور غیرقابل تحملی خشک مغزانه درک می کنند. نکته ی قطعی را در مارکسیسم، که همانا دیالکتیک انقلابی آنست، به هیچ وجه نفهمیده اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دایر بر این که در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است برای آن ها مطلقاً غیرمفهوم مانده و حتی مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که به خاطر دارم به سال ۱۸۵۶ مربوط است و در آن مارکس اظهار امید کرده است که جنگ دهقانی در آلمان، که می تواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد. مشاهده

نکرده اند، و حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می گذارند و همانند گربه ای که در حول و حوش کاسه ی آش داغی بگردد، در حول و حوش آن می چرخند. آن ها در کلیه ی رفتارشان خود را اصلاح طلبان ترسوئی نشان می دهند که می ترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که با وی بگسلند و در عین حال ترسوئی خود را در پرده ی گستاخانه ترین لفاظی ها و لافزنی ها مستور می دارند. ولی حتی از لحاظ صرفاً تنوریک هم عجز کامل همه ی آن ها برای درک ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است. آن ها تا کنون راه معین تکامل سرمایه داری و دموکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده اند، ولی نمی توانند حتی تصور این را بکنند که این راه را فقط در صورتی می توان سرمشق * *mutatis mutandis* قرار داد که در آن برخی تصحیحات (که از نقطه ی نظر جریان کل تاریخ جهان به کلی ناچیز است) به عمل آید.

اولاً- انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییر شکل یافته بروز کند، زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بوده است. تا کنون ما مشاهده می کنیم که بورژوازی غنی ترین کشورها نمی تواند پس از این جنگ مناسبات «نورمال» بورژوائی را روپراه کند و حال این که رفرمیست های ما، این خرده بورژواها، که خود را انقلابی وانمود می کنند، مناسبات نورمال بورژوائی را حد نهائی (که از آن نمی توان فراتر رفت) شمرده و می شمرند و ضمناً این «نورم» را هم فوق العاده قالبی و محدود درک می کنند.

ثانیاً- آن ها به کلی از این اندیشه بیگانه اند که، با وجود قانونمندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان وجود مراحل جداگانه ای از تکامل که نماینده ی خود ویژه گی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه تنها به هیچ وجه نفی نمی شود بلکه برعکس مفروض است. مثلاً حتی به ذهن آنان نیز خطور نمی کند که به علت قرار داشتن

* - با تغییرات مربوطه. ه. ت.

روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهایانی که این جنگ برای نخستین بار آن‌ها را به طور قطع به سوی تمدن می‌کشاند، یعنی همه‌ی کشورهای خاور زمین یا کشورهای غیر اروپائی، روسیه می‌توانست و می‌بایست خود ویژه‌گی‌هایی از خود بروز دهد، که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از کلیه‌ی انقلاب‌های قبلی کشورهای اروپائی باختری متمایز می‌گرداند و به تدریج که به کشورهای خاوری انتقال می‌یابد برخی تازگی‌های جزئی پدید می‌آورد.

مثلاً استدلالی که آن‌ها به هنگام تکامل سوسیالیسم دموکراسی اروپائی باختری ازبر کرده‌اند حاکی از آن‌که ما به حد سوسیالیسم رشد نیافته ایم، و چنان‌که برخی از آقایان «دانشمند» آن‌ها بیان می‌کنند، در محمل‌های عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بی‌نهایت قالبی است. و به ذهن احدی نمی‌رسد از خود بپرسد که: آیا خلقی که با وضعی انقلابی، نظیر آن‌چه که به هنگام نخستین جنگ امپریالیستی پدید آمد روبرو شده بود نمی‌توانست تحت تأثیر وضع چاره‌ناپذیر خود، به مبارزه‌ای دست‌زند که لاقلاً این شانس را تأمین نماید که وی شرایطی را، ولو چندان هم عادی نباشد برای رشد آتی تمدن خود فراهم سازد؟

«روسیه به آن‌اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن می‌سازد نرسیده است.» همه‌ی قهرمانان انترناسیونال دوم، و از آن جمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود ساخته‌اند. این حکم بلا تردید را آن‌ها هزار بار نشخوار می‌کنند و به نظرشان می‌رسد که برای قضاوت در باره‌ی انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی چه باید کرد اگر خود ویژه‌گی اوضاع، روسیه را اولاً در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت. که کلیه‌ی کشورهای متنفذ اروپائی باختری در آن شرکت داشتند و تکامل وی را در آستان انقلاب‌های خاور زمین، که آغاز می‌گردد و هم اکنون قسماً آغاز شده، در شرایطی قرار داد که ما می‌توانستیم هم‌ا‌ن پیوندی را بین «جنگ دهقانی» و جنبش کارگری عملی نماییم. که آن‌را، به عنوان یکی از

دورنماهای احتمالی «مارکسیستی» نظیر مارکس در سال ۱۸۵۶ در مورد پروس به یاد داشته بود؟

چه باید کرد اگر چاره ناپذیری اوضاع، قوای کارگران و دهقانان را ده برابر می کرد و بدین وسیله امکان انتقالی را متمایز با آن چه که در کلیه ی کشورهای دیگر اروپای باختری وجود داشت برای ایجاد محمل های اساسی تمدن جهت ما فراهم می ساخت؟ آیا در نتیجه ی این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجه ی این امر تناسب اساسی طبقات اساسی در هر کشوری، که به مسیر عمومی تاریخ جهان کشیده می شود و شده است، تغییر نموده است؟

اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گرچه کسی نمی تواند بگوید این «سطح» معین «فرهنگ» کدام است زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است) پس چرا ما نباید ابتدا از طریق انقلابی محمل های این سطح معین را به دست آوریم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلق های دیگر به حرکت در آئیم.

۱۶ ژانویه سال ۱۹۲۳

۲

شما می گوئید برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است. بسیار خوب. پس چرا ما نمی بایست ابتدا محمل هائی از تمدن نظیر طرد ملاکین و طرد سرمایه داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت به جانب سوسیالیسم را آغاز نماییم؟ در کدام کتابی خوانده اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیرمجاز و یا غیرممکن؟

به خاطر دارم که ناپلئون نوشته است: «On s engage et puis:: on voit» معنای آزاد آن چنین است: «ابتدا باید درگیر یک نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد». ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یک نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطه ی نظر تاریخ جهانی بدون شک این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا نپ و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده ایم.

سوخائف های ما و به طریق اولی سوسیال دموکرات هائی که در سمت راست آن ها ایستاده اند حتی در خواب هم نمی بینند که اصولاً انقلاب ها را جز بدین نحو نمی توان عملی کرد. خرده بورژواهای اروپائی ما حتی در خواب هم نمی بینند که انقلاب های آتی در کشورهای خاور، که نفوس آن به مراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن به مراتب زیادتر است، مختصاتی بلاتردید بیش از انقلاب روس به آن ها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درسنامه ای که به شیوه ی کانوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی به هر جهت دیگر وقت آنست که از این فکر صرف نظر کنیم که گویا این درسنامه کلیه ی شکل های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش بینی کرده است. کسانی را که چنین می اندیشند به جا است که صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۳ در شماره ی ۱۱۷ روزنامه ی «پراودا» به امضای ن. لنین به چاپ رسید.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین، صفحه ۸۶۷

اقتصاد و سیاست

در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

من در صدد بودم به مناسبت دومین سال جشن حکومت شوروی رساله‌ی کوچکی در باره‌ی مبحثی که عنوان این مقاله است. به رشته‌ی تحریر در آورم. ولی در گریودار کار روزانه تا کنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراتر روم. بدین جهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های مبحث مذکور، که به نظر من از همه مهم‌ترند، آزمایشی به عمل آورم. بدیهی است که بیان خلاصه موجب نقصان‌ها و کمبودهای زیادی می‌گردد. ولی با این وصف شاید برای یک مقاله‌ی کوچک روزنامه‌ای حصول این مقصود محجوبانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زمینه‌ای برای بحث آن از طرف کمونیست‌های کشورهای مختلف فراهم شود.

۱

از لحاظ تئوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم یک دوران انتقالی معینی فاصله است. این دوران نمی‌تواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند. این دوران انتقالی نمی‌تواند دوران

مبارزه بین سرمایه داری میرنده و کمونیسم پدید آینده یا به عبارت دیگر: بین سرمایه داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز به کلی ضعیف، نباشد.

نه تنها برای مارکسیست، بلکه برای هر شخص تحصیل کرده ای که به نحوی از انحاء با تئوری تکامل آشنا باشد، باید ضرورت یک عصر تاریخی تام و تمام، که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است، بخودی خود واضح باشد. ولی صفت متمیزه ی همه ی استدلالات مربوط به انتقال به سوسیالیسم، که ما آن ها را از دهان نمایندگان معاصر دموکراسی خرده بورژوانی (چنین نمایندگانی، علی رغم برجسب به اصطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم و از آن جمله افرادی نظیر ماکدونالد و ژان لونگه، کائوتسکی و فردریک آدلر) می شنویم عبارتست از فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان. نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه های تیز از صفات ذاتی دموکرات های خرده بورژواست. بدین سبب چنین دموکرات هائی یا از هرگونه اعترافی به لزوم یک دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه داری به کمونیسم امتناع می ورزند و یا وظیفه ی خود می شمردند نقشه هائی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز، به جای رهبری مبارزه ی یکی از این نیروها، اختراع نمایند.

۲

در روسیه به علت عقب ماندگی بسیار زیاد و خصلت خرده بورژوانی کشور ما، دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نسبت به کشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد. ولی نیروهای اساسی -و شکل های اساسی اقتصاد اجتماعی- در روسیه نیز همان هائی ست که در هر کشور سرمایه داری وجود دارد، به قسمی که این خصوصیات می توانند تنها به مواردی که عمده ترین جنبه را ندارند، مربوط باشند.

این شکل های اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از: سرمایه داری، تولید کالای خرد و کمونیسیم. این نیروهای اساسی عبارتند از: بورژوازی، خرده بورژوازی (به ویژه دهقانان) و پرولتاریا.

رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از مبارزه ی نخستین گام های کاری که به شیوه ی کمونیستی در مقیاس واحد کشوری پهناور- متحد شده است، علیه تولید کالای خرد و آن سرمایه داری که بر جای مانده و بر پایه تولید مزبور احیاء می گردد.

کار در روسیه در آن حدودی به شیوه ی کمونیستی متحد شده است که اولاً مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی پرولتری، به مقیاس سراسر کشور در زمین های دولتی و در بنگاه های دولتی، یک تولید بزرگ تشکیل می دهد و نیروهای کارگری را بین رشته های گوناگون اقتصاد و بنگاه ها توزیع می کند و مقادیر هنگفتی از آن محصولات مورد مصرف را که متعلق به دولت است، بین زحمتکشان تقسیم می نماید.

ما از «نخستین گام های» کمونیسیم در روسیه سخن می گوئیم (همان گونه که در برنامه ی حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۹ نیز مسطور است)، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزناً عملی شده است یا به عبارت دیگر: این شرایط فقط در مرحله اولیه عملی شدن است. آن چه که فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته آن چیز است که اصولاً انجام فوری آن امکان پذیر است: مثلاً در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نوامبر سال ۱۹۱۷)، مالکیت خصوصی بر زمین، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ، لغو گردید و از زمین داران بزرگ سلب مالکیت شد. در ظرف چند ماه، باز هم بدون جبران خسارت، تقریباً از تمام سرمایه داران بزرگ، صاحبان فابریک ها و کارخانجات و شرکت های سهامی و بانک ها و راه های آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از «کنترل کارگری» به «اداره ی کارگری» امور

فابریک ها، کارخانجات و راه های آهن، - تمام این ها در عمده ترین موارد انجام یافته است، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است («سازمان های کشاورزی شوروی»، سازمان های کشاورزی بزرگی که دولت کارگری در زمین های دولتی تشکیل داده است). به همین سان ایجاد شکل های گوناگون شرکت های کشاورزان خرده پا به منظور انتقال از زراعت کالانی خرده به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده است* عین همین را هم باید در مورد توزیع دولتی محصولات گفت که جایگزین دادوستد خصوصی می شود، بدین معنی که خود دولت امر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را به دهات به عهده می گیرد. ذیلآ آماری که در مورد این مسئله در دست است، ذکر خواهد شد.

اقتصاد دهقانی کماکان به حالت تولید کالانی خرده باقی مانده است. این جا ما زمینه ای را برای سرمایه داری می بینیم که بسی پر دامنه است و ریشه ای بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه داری روی این زمینه بر جای مانده است و مجدداً ضمن مبارزه ی بسیار شدیدی علیه کمونیسم- احیاء می گردد. شکل های این مبارزه: انبان به دوشی و احتکار علیه تدارک دولتی غله (و نیز سایر محصولات) و به طور کلی علیه توزیع دولتی محصولات است .

۳

برای آن که بتوان این احکام تجربیدی تئوریک را مجسم ساخت پیکره هائی را ذکر می کنیم.

میزان تدارک دولتی غله در روسیه به موجب آمار کمیساریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸ قریب ۳۰ میلیون پوپت بوده است. در سال

*- تعداد «سازمان های کشاورزی شوروی» و «کمون های زراعتی» در روسیه شوروی تقریباً ۳۵۳۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل های زراعتی به ۳۶۹۶ تخمین زده می شود. اداره ی مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار دقیق کلیه سازمان های کشاورزی شوروی و کمون ها مشغول است. نخستین نتایج آن در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ به دست خواهد آمد.

بعد قریب ۱۱۰ میلیون پوط بوده است و در سه ماهه اول سال بعدی آن (۱۹۱۹-۱۹۲۰) میزان تدارک غله از قرانن معلوم تقریباً به ۴۵ میلیون پوط در مقابل ۳۷ میلیون پوط همین ماه های (اوت- اکتبر) سال ۱۹۱۸ می رسد.

این پیکره ها گواه روشنی هستند بر بهبود آهسته ولی پیوسته امور در رشته پیروزی کمونیسم بر سرمایه داری. این بهبودی علی رغم دشواری هائی به دست می آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست. همان جنگی که سرمایه داران روسی و خارجی آن را سازمان می دهند و تمام نیروی مقتدرترین دول جهان را برای آن به کار می برند.

بدین جهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و دستیاران آشکار و پنهانی آنان («سوسیالیست های» انترناسیونال دوم) دروغ پردازی کنند و افترا بزنند، باز این نکته مسلم است که: از نقطه ی نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا، پیروزی کمونیسم بر سرمایه داری در کشور ما تأمین است. علت این که بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشمگین و غضبناک است و علیه بلشویک ها به یورش های جنگی و توطئه و غیره دست می زند همانا این است که به حسن وجهی به این نکته پی می برد که اگر ما را با نیروی جنگی درهم نشکند، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است. و لذا وی قادر نیست ما را درهم شکند.

این که ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته ایم و با وجود دشواری های بی سابقه ای که در جریان کار خود با آن مواجه بوده ایم، تا چه اندازه بر سرمایه داری غلبه یافته ایم از روی پیکره های ملخص زیرین دیده می شود. اداره ی مرکزی آمار هم اکنون آماری را در باره ی تولید و مصرف غله، که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است.

نتایج حاصله چنین است:

مصرف سرانه غله (به میلیون پوط)	کل غله ای که اهالی در اختیار داشتند (به میلیون پوط)	غله ی تحویل شده		تولید غله (بدون بزر و بدون علیق) (به میلیون پوط)	جمعیت (به میلیون)	۲۶ استان روسیه شوروی	
		۳۴۳۳۳۳	نوسط کمیسارهای ملی خواربار				تولید غله (بدون بزر و بدون علیق) (به میلیون پوط)
۹/۵	۴۱/۵	۲۰/۶	۲۰/۹	-	شهرها ۴/۴	استان های تولید کننده	
۱۶/۹	۴۸۱/۸	-	-	۶۲۵/۴	دهات ۲۸/۶	استان های مصرف کننده	
۶/۸	۴۰/۰	۲۰/۰	۲۰/۰	-	شهرها ۵/۹	استان های مصرف کننده	
۱۱/۰	۱۵۱/۴	۲۷/۸	۱۲/۱	۱۱۴/۰	دهات ۱۳/۸		
۱۳/۶	۷۱۴/۷	۶۸/۴	۵۳/۰	۷۳۹/۴	۲۶ (استان) ۵۲/۷	جمع	

بدین سان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیساریای ملی خواربار و نیم دیگر را انبان بدوشان تأمین می کنند. تحقیقات دقیق در باره ی تغذیه ی کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را به دست داد. ضمناً کارگر در ازاء غله ای که دولت به او می رساند ۹ بار کمتر از آن چه که انبان بدوشان به او می رسانند، می پردازد. بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است. این نتیجه ای ست از بررسی دقیق بودجه های کارگران به دست آمده است.

۴

بیکره های مذکور، اگر خوب در آن تعمق شود، مدارک دقیقی به دست می دهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن می سازند.

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه داران رها گشته اند. این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است، از طرف هواداران بورژوازی (و از آن جمله دموکرات های خرده بورژوا)، که از آزادی و برابری به مفهوم دموکراسی پارلمانی بورژوائی آن دم می زنند و بی اساس آن را «دموکراسی» به طور اعم یا «دموکراسی خالص» (کائوتسکی) اعلام می نمایند، در نظر گرفته نمی شود.

ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه داران) را در نظر می گیرند و به همین جهت هم چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری می نمایند.

در کشور دهقانی کسانی که در نخستین وهله و پیش از همه و بلافاصله از دیکتاتوری پرولتاریا فایده بردند، دهقانان به طور اعم بودند. دهقانان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه داران گرسنگی می کشید. دهقان طی قرون متمادی تاریخ ما هیچ گاه امکان نداشت برای خود کار کند: او خود گرسنگی می کشید و صدها میلیون پوط غله را به سرمایه داران، به شهرها و به خارجه می داد. دهقان برای نخستین بار در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برای خود کار کرد و از شهری ها بهتر غذا خورد. برای نخستین بار دهقان عملاً روی آزادی دید: آزادی در خوردن نان خود، آزادی از قید گرسنگی به هنگام تقسیم زمین ها، چنان که می دانیم، حداکثر برابری برقرار گشته است: دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را «برحسب تعداد ناخورها» تقسیم می کنند.

سوسیالیسم یعنی محو طبقات.

برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم. ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کار کن تبدیل نمود. ولی این کار را نمی توان فوراً انجام داد. این وظیفه ای است به مراتب دشوارتر و بالضروره طولانی. این مسئله ای است که آن را نمی توان با سرنگونی طبقه، اعم از این که هر طبقه ای باشد، حل کرد. آن را فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالائی خرده و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی می توان حل کرد. چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود. اقدامات عجولانه و غیرمحتاطانه اداری و قانونگذاری در این رشته نتیجه اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که به دهقان آن چنان کمکی میزول گردد که به وی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آن را از بیخ و بن اصلاح نماید.

برای انجام دومین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریائی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خط مشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان به طور پیگیر پیروی کند: پرولتاریا باید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، - دهقان کارکن را از دهقان سوداگر، دهقان زحمتکش را از دهقان محتکر جدا سازد و بین آن ها مرزبندی نماید.

تمام کنه سوسیالیسم در همین مرزبندی است.

و شگفت آور نیست که سوسیالیست های در گفتار و دموکرات های خرده بورژوازی در کردار (مارتف ها و چرنف ها، کانتوسکی ها و شرکاء) به این کنه سوسیالیسم پی نمی برند.

این مرزبندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص «دهقان»، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متضاد باشند، در یک واحد کل به هم درآمخته اند. ولی با همه ی این ها مرزبندی مزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه به طور

ناگزیر از شرایط اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی می‌گردد. دهقان زحمتکش قرن‌ها تحت ستم ملاکین، سرمایه‌داران، سوداگران، محتکرین و دولت‌آنان و از آن جمله دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرن‌های مدید حس‌کینه و خصومت نسبت به این ستمگران و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این «پرورش» که خود زندگی آن را داده است. دهقان را وادار می‌کند علیه سرمایه‌دار، علیه محتکر و علیه سوداگر در جستجوی اتحاد با کارگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالانی، دهقان را ناگزیر سوداگر و محتکر می‌سازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد).

آماری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و دهقان محتکر را به عیان نشان می‌دهد. آن دهقانی که در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنه‌ی شهرها ۴۰ میلیون پوط غله به نرخ‌های ثابت دولتی در اختیار ارگان‌های دولتی گذاشت و آن هم با وجود تمام نقصان‌های این ارگان‌ها، که دولت کارگری به خوبی از آن‌ها آگاه است، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصان‌هایی رفع‌نشده هستند، چنین دهقانی دهقان زحمتکش، رفیق کامل‌الحقوق کارگر سوسیالیست، مطمئن‌ترین متفق‌وی و برادر تنی وی در مبارزه‌ی عیله‌ی یوغ سرمایه است. ولی آن دهقانی که به طور مخفی ۴۰ میلیون پوط غله را به نرخ‌های ده‌بار گران‌تر از نرخ دولتی به فروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیادانه را در همه جا تشدید نمود و موجب آن گردید. چنین دهقانی محتکر است، متفق سرمایه‌دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگر است. زیرا در اختیار داشتن مازاد غله‌ای که از زمین متعلق به همه‌ی کشور و به کمک ابزاری برداشت شده است، که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز به نحوی از انحاء در ساختن آن دخالت

داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن معنایش استثمار کارگر گرسنه است.

از هر سو بر سر ما فریاد می زنند که شما ناقض آزادی و برابری و دموکراسی هستید و در این باره به نابرابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما، به برچیدن مجلس مؤسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره می کنند. ما پاسخ می دهیم: در جهان تا کنون هیچ دولتی این همه کار برای برانداختن آن نابرابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی، که دهقان زحمتکش قرن ها از آن در عذاب بود، انجام نداده است. ولی ما برای دهقان محتکر هرگز برابری قائل نخواهیم شد. همان گونه که بین استثمارگر و استثمارشونده، بین سیر و گرسنه «برابری» قائل نخواهیم شد و «آزادی» اولی را برای غارت دومی به رسمیت نخواهیم شناخت. و با آن تحصیل کرده هائی هم که نمی خواهند به این تفاوت پی ببرند همان گونه رفتار خواهیم کرد که با گارد سفیدی ها رفتار می نمایم، ولو این که افراد مزبور خود را دموکرات، سوسیالیست، انترناسیونالیست، کائوتسکی، چرنف و مارتف بنامند.

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هر چه از دستش بر می آمده انجام داده است. ولی طبقات را نمی توان فوراً محو ساخت. طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقی مانده اند، ولی هر یک از آن ها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند: مناسبات متقابل آن ها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزه ی طبقاتی به

هنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود، بلکه فقط شکل های دیگری به خود می گیرد.

پرولتاریا به هنگام سرمایه داری طبقه ی ستمکش، طبقه محروم از هرگونه مالکیت بر وسائل تولید و تنها طبقه ای بود که مستقیماً و تمام و کمال در نقطه مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب تنها طبقه ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد. پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به طبقه ی حاکمه مبدل شد: وی قدرت دولتی را در دست خود دارد. وسائل تولید را، که اکنون اجتماعی شده است، در اختیار خود دارد. عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری می نماید، وی نیروی فزونی یافته ی مقاومت استثمارگران را سرکوب می سازد. همه ی این ها و وظائف خاص مبارزه ی طبقاتی است، و وظائفی است که پرولتاریا سابقاً آن ها را مطرح نمی ساخت و نمی توانست مطرح سازد.

طبقه ی استثمارگران، ملاکان و سرمایه داران از بین نرفته و ممکن نیست به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا به فوریت از بین برود. استثمارگران در هم شکسته شده، ولی نابود نشده اند. پایگاه بین المللی آن ها یعنی سرمایه ی بین المللی، که آن ها شعبه ای از آن هستند، باقی مانده است. قسمتی از وسائل تولید در دست آن ها باقی مانده است، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی باقی مانده است. نیروی مقاومت آنان، همانا به علت شکست شان، صدها و هزارها بار افزایش یافته است. برخورداری از «فن» اداره ی امور دولتی، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار زیادی به آن ها می دهد، به قسمی که اهمیت آنان به مراتب بیش از نسبت آنان در بین عده کل اهالی است. مبارزه ی طبقاتی استثمارگران سرنگون شده علیه پیشاهنگ پیروزمند استثمارشوندگان یعنی پرولتاریا به مراتب شدیدتر شده است. و هر آینه از انقلاب سخن در میان باشد و این مفهوم را با پندارهای رفرمیستی تعویض نکنند (کاری که تمام قهرمانان انترناسیونال دوم می کنند). جز این هم نمی تواند باشد.

سرانجام دهقانان، و به طور کلی هر نوع خرده بورژوازی، به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای وضع حد وسط و بینابینی هستند: از یک سو این ها توده ی بس قابل ملاحظه ای (و در روسیه عقب مانده توده ی عظیمی) از زحمتکشان هستند، که مصالح مشترک زحمتکشان در امر رهائی از قید ملاکین و سرمایه داران متحدشان می سازد: از سوی دیگر این ها صاحبکاران خرده پای منفرد، مالک و سوداگرند. یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی می گردد. و به هنگام مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی، به هنگام فرو پاشیدن فوق العاده سریع کلیه ی مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که به ویژه دهقانان و به طور کلی خرده بورژواها به زندگی کهنه و خمود و ثابت دارند، طبیعی است که ما ناگزیر در بین آن ها رفت و آمدها و نوسان هائی از این سو به آن سو، چرخش ها، شک و تردیدها و غیره ای را مشاهده خواهیم کرد.

وظیفه ی پرولتاریا نسبت به این طبقه -یا نسبت به این عناصر اجتماعی- عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن. به دنبال خود بردن عناصر متزلزل و ناستوار- اینست کاری که پرولتاریا باید انجام دهد.

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات و مناسبات متقابل آن ها را، که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آن را تغییر داده است، با هم مقایسه نمایم خواهیم دید که پندار رایج و خرده بورژوامآبانه در باره ی انتقال به سوسیالیسم «از طریق دموکراسی» به طور اعم، یعنی پنداری که ما آن را در نزد همه ی نمایندگان انترناسیونال دوم مشاهده می کنیم، چه نابخردی بی حد و حصر تنوریک و چه کُند ذهنی عجیبی است. خرافه ی مربوط به مضمون بلا قید و شرط و برون طبقاتی «دموکراسی»، این خرافه ای که از بورژوازی به میراث رسیده است، پایه ی این اشتباه را تشکیل می دهد. ولی در حقیقت امر به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا، هم دموکراسی وارد مرحله به کلی تازه ای می گردد و هم مبارزه طبقاتی به مدارج عالی تری ارتقاء می یابد و کلیه شکل ها را تابع خود می سازد.

الفاظ کلی در باره ی آزادی، برابری و دموکراسی عملاً برابرند با تکرار کورکورانه ی مفاهیمی که کپیبه مناسبات تولید کالائی هستند. حل مسائل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا به کمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به خط مشی تتوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است. از نقطه ی نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرح است: آزادی از قید ستمگری چه طبقه ای؟ برابری چه طبقه با چه طبقه ای؟ دموکراسی براساس مالکیت خصوصی یا بر پایه ی مبارزه در راه الغاء مالکیت خصوصی؟ و غیره.

انگلس مدت ها پیش در «آنتی دورینگ» توضیح داده است که مفهوم برابری هر آینه کپیبه ی مناسبات تولید کالائی باشد و منظور از آن- محو طبقات نباشد، به خرافه بدل می گردد. این حقیقت مقدماتی در باره ی فرق بین مفهوم بورژوا دموکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برابری را همواره فراموش می کنند. ولی اگر این حقیقت فراموش نشود آن وقت واضح می گردد که پرولتاریا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی ترین گام را به سوی محو طبقات بر می دارد و نیز واضح می گردد که پرولتاریا برای سرانجام دادن به این امر باید با استفاده ی از دستگاه قدرت دولتی و با بکار بردن شیوه های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تأثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرده بورژوازی متزلزل، مبارزه ی طبقاتی خود را ادامه دهد.

(ادامه دارد*)

۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۹.

۷ نوامبر سال ۱۹۱۹ در شماره ی ۲۵۰ روزنامه «پراودا» به امضای ن. لنین منتشر شد.

ن. ای. لنین، کلیات آثار چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰، ص-۸۷-۹۶.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین، صفحه ۷۱۳

*- این مقاله ناتمام ماند. (هیئت تحریریه)